

در پاسخ ایرادات دکتر سینا

برخی از سایت های اینترنتی از قول دکتر علی سینا ایرادهایی به ساحت والای پیامبر اسلام ﷺ آورده‌اند که متأسفانه با لحنی بسیار تند و اهانت آمیز بیان شده است و اظهار آن از سوی کسی که خود را از فرهیختگان می‌داند و عنوان دکترا دارد ناپسند و شگفت آور است. در برابر ایرادهای مزبور، پاسخهای ضعیفی را به نام آیت الله شیخ حسینعلی منتظری نهاده‌اند تا سخنان دکتر سینا را تحکیم و تقویت کنند. اینجانب به درستی نمی‌دانم که این پرسش و پاسخها به چه صورتی رخ داده و آیا هیچ فزونی یا کاستی در پاسخها راه یافته است یا نه؟ ولی در هر صورت، به عنوان مسلمانی که با تاریخ اسلام و سیرت محمدی ﷺ آشنایی دارد، وظیفه خود دانستم که به ایرادهای دکتر سینا پاسخ دهم و اینک نظر او و همه علاقمندان پژوهش در تاریخ اسلام را به نوشتار خود جلب می‌کنم و از مخالفان اسلام انتظار دارم که در داوری نسبت به این مقاله، شرط انصاف را وجهه نظر قرار دهند.

ایران - مصطفی حسینی طباطبائی

شهریور ۱۳۸۶

ازدواج پیامبر با عایشه

نخستین ایرادی که در سخنان دکتر سینا ملاحظه می شود، اینست که می نویسد: «محمد وقتی که عایشه ۶ سال داشت با وی ازدواج کرد و وقتی به سن ۹ سالگی رسید با او همبستر شد. چطور یک شخص ۵۴ ساله که خود را پیامبر خدا می خواند، می تواند به دختری ۹ ساله احساسات جنسی داشته باشد؟».

اولاً: در باره سن عایشه به هنگام ازدواج با پیامبر ﷺ، دکتر سینا به یک قول استناد نموده و دیگر اقوال و آراء را نادیده گرفته است با آنکه شرط نخستین در فهم روایات تاریخی، بررسی همه آثار و اقوال و سپس تحقیق درباره آنها است. در خصوص سن ازدواج عایشه نیز اسلام شناسان، آراء گوناگونی آورده اند و همگی متفق القول نیستند. استاد شیخ محمدرضا، سرپرست کتابخانه «فؤاد» در کتاب نفیس «محمدرسول الله» سن عایشه را به هنگام زفاف ۱۸ سال شمرده است. نویسنده متبّع و پرآوازه مصری، استاد «محمود العقاد» می نویسد: عایشه در آن هنگام، کمتر از ۱۲ سال و بیش از ۱۵ سال نداشته است. استاد جعفر مرتضی العاملی در کتاب «الصّحیح من سیرة النبی الأعظم» درباره روایت ۹ سال که مورد اعتماد دکتر سینا قرار گرفته، می نویسد: این روایت درست نیست و عمر عایشه بسیار بیشتر از ۹ سال بوده است. سپس دلائلی چند می آورد و از جمله می نویسد:

«إن ابن اسحاق قد عدّ عائشة في جملة من أسلم من أوّل البعثة و هي يومئذ صغيرة و أنّها أسلمت بعد ثمانية أنساناً ... فلو جعلنا عمرها حين البعثة سبع سنين فإنّ عمرها حين العقد عليها كان ۱۷ سنة و حين الهجرة ۲۰ سنة».

یعنی: «ابن اسحاق (که از قدیمی ترین سیره نویسان شمرده می شود) عایشه را از کسانی به شمار آورده که در آغاز بعثت پیامبر ﷺ، بدو ایمان آوردند. در آن روزگار عایشه کوچک بود و به قول ابن اسحاق، پس از ۱۸ تن، اسلام آورد. اینک اگر عمر عایشه را به هنگام بعثت ۷ سال حساب کنیم (چون کودک پائین تر از ۷ سال، اسلام آوردن را درک نمی کند) در اینصورت سن وی در زمان عقد کُنانش ۱۷ سال می شود و در زمان هجرت (که هنگام عروسی عایشه بود) ۲۰ سال داشته است (یعنی ۱۳ سال پس از بعثت)».

خلاصه آنکه اقوال و آراء سیره نویسان در این موضوع، مختلف است و نمی توان به استناد اخبار آحاد، به جزم اندیشی گرایید و فوراً پیامبر خدا ﷺ را محکوم نمود!

ثانیاً: ازدواج امری است که با توافق دو طرف (زن و مرد) بستگی دارد، از سوی دیگر جاذبه مرد برای زن همواره مربوط به نزدیکی سنین آندو نیست. بسیار پیش می آید که دخترانی جوان به مردانی دل می بندند که سالهای بالاتری از آنان را می گذرانند ولی به دلیل هنرمندی یا دانش فراوان یا شخصیت اجتماعی و سیاسی یا دیگر امتیازات، افراد نامدار و بر جسته ای به شمار

می‌آیند و دختران مزبور مشتاق زندگی زناشویی با آنها می‌شوند. بر همین اساس ملاحظه می‌کنیم که مثلاً چارلی چاپلین هنرپیشه پر آوازه سینما در دوران پیری با دختری جوان ازدواج می‌کند یا پیکاسو نقاش معروف، در هنگام کهولت با دختری کم سن و سال عقد زناشویی می‌بندد و محیط متمدّن غربی نه آن دو را محکوم می‌نماید و نه مانع قانونی برای ازدواج آنها به وجود می‌آورد بلکه ایجاد مانع را در این مورد، مخالف با آزادی انسان می‌شمرد و مهر تأیید بر کار آن دو (که نظایر فراوان داشته و دارد) می‌زند. اینک چه مانعی دارد که پیامبر اسلام ﷺ با وجود جاذبه‌های ظاهری و معنوی، مورد پسند عایشه برای ازدواج قرار گرفته باشد؟ در حالی که بنا به قول همه مورخان، پیامبر در آن زمان همسر نداشت (همسرش خدیجه، فوت شده بود) و خود از قدرت جسمانی و زیبایی و تناسب اندام نیز بهره مند بود.

شگفتا که دو تن در ۱۴ قرن پیش به توافق با یکدیگر، ازدواج نموده‌اند و اکنون پس از گذشت قرن‌ها، دکتر سینا با این ازدواج موافقت ندارد و به خود هم حق می‌دهد!! اگر قرار عدم موافقت کسی در میان باشد لازم بود ابوبکر و امّ رومان (پدر و مادر عایشه) بدان ازدواج رضایت ندهند، نه جناب دکتر سینا! این آقایان که همواره دم از آزادی انسان می‌زنند و او را در گزینش دین و همسر و شغل و جز اینها آزاد می‌شمرد چگونه است که چون پای پیامبر بزرگ اسلام ﷺ در میان می‌آید، حرکت عظیم و تاریخی او را به کلی نادیده می‌گیرند و وی را محکوم می‌نمایند که چرا با دختری جوان چون عایشه - در عین موافقت خانواده اش - ازدواج کرده است! شگفت آور تر اینست که دکتر سینا می‌نویسد:

« ابوبکر دوست خوبی برای محمد بود، او از پیروان محمد و برادر رضاعی محمد بود! » و از اینجا نتیجه می‌گیرد که ازدواج محمد ﷺ با دختر برادرش جایز نبوده است! در اینجا دکتر سینا به ادعایی روی آورده که هیچ مورخ و اسلام شناسی با او همراه نیست و احدی ننوشته است که پیامبر ﷺ و ابوبکر، برادران رضاعی بوده‌اند یعنی از یک پستان شیر خورده اند. حتی خود دکتر سینا با استناد به روایت بخاری می‌نویسد:

« پیامبر از ابوبکر ازدواج با عایشه را تقاضا کرد، ابوبکر گفت: اما من برادر تو هستم! پیامبر گفت: اما من و تو در دین الله و کتابش برادر هستیم (برادر ایمانی) اما عایشه بر من حلال است.»

باز خود دکتر سینا می‌نویسد که چون به پیامبر پیشنهاد شد با دختر حمزه (عموی پیامبر) ازدواج کند! پیامبر به دستاویز آنکه حمزه برادر رضاعی او نیز بود، از اینکار سرباز زد. آری، برادری ایمانی هیچگاه مانع از مصاهرت (یا دامادی) در عرف و شرع نمی‌شود و با برادری خونی و رضاعی به لحاظ احکام، تفاوت دارد.

در سخنان توهین آمیز دکتر سینا (که پیامبر خدا ﷺ را بیمار پدوفیل می‌خواند!) وقتی تناقض‌گویی آشکار می‌شود که در جای دیگر از مقاله خود می‌نویسد: «ابوبکر و محمد پیمان

برادری بسته بودند! اگر پیمان برادری میان پیامبر ﷺ و ابوبکر بسته شده بود، پس برادر رضاعی دیگر چه صیغه‌ای است که جناب دکتر مکرر در نوشتار خود بدان استناد نموده و به حکم آن، ازدواج پیامبر ﷺ را با عایشه ممنوع دانسته است؟!

دکتر سینا ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه را به خاطر کم سالی عایشه، ناشی از پدوفیل از سوی پیامبر ﷺ می‌شمرد و خبر ندارد که بیماران پدوفیلی مکرر به سراغ کودکان می‌روند ولی همسران پیامبر ﷺ - جز عایشه - بقیه بزرگسال بودند و حتی زنان بیوه‌ای به سنین بالا که قبلاً شوهر کرده بودند - مانند **سوده و أم سلمه** - در میانشان وجود داشت. بعلاوه، پیامبر اسلام ﷺ حدود **۲۵** سال با زن بیوه‌ای که **۱۵** سال از او مُسن تر بود (یعنی **خدیجه**) زندگی کرد و همواره به خوبی از وی یاد می‌نمود. آری، دشمنی با بزرگان، دیده‌ بصیرت را می‌بندد و مانع رؤیت حقایق می‌شود.

این را هم نا گفته نگذارم که راز ازدواجهای مکرر پیامبر ﷺ در ده سال پایان عمر و در هنگامی که روز و شب گرفتار مبارزات اجتماعی و انجام وظیفه رسالت بود (و کمتر می‌توانست به مسائل غریزی بیانید) این بود که پیامبر ﷺ دوست داشت تا با قبائل عرب پیوند خویشاوندی برقرار کند و بدینوسیله از دشمنی آنها بکاهد و جنگ و خونریزی را به پایان برد و نیز علاقه داشت تا با یاران خود، پیوند استوارتری ایجاد نماید از اینرو به محض آنکه شوهر **أم حبیبه** - دختر **ابوسفیان** - در حبشه از وی جدا شد، **أم حبیبه** را خواستگاری کرد و نیز از قبائل مختلف عرب همسر گرفت و همچنین دختران **ابوبکر** و **عمر** را به همسری برگزید و دختران خود را به **علی** رضی الله عنه داد. **عثمان** داد. شخص منصف و بی غرض نمی‌تواند مصلحت اندیشی رادر این کارها نادیده انگارد و یکسره مسائل غریزی و جنسی را در این امور مؤثر بداند! دکتر سینا در پایان این بحث، به شکل توهین آمیزی بر اسلام طعنه می‌زند و می‌نویسد:

«قبل از اسلام ما ایرانیان انسانهای با فرهنگی بودیم. ما چنین رسوم وحشیانه‌ای را نداشتیم، اما به لطف اسلام این قوانین، امروز در فرهنگ ما نیز رخنه کرده است. پدوفیلیا تنها یکی از هدایایی است که اسلام برای ما آورده است!»

دکتر سینا از قانون اسلام انتقاد می‌کند که اجازه می‌دهد مسلمانان، دختر برادر دینی خود را (به شرط بلوغ جنسی و رشد عقلی و رضایت وی) به همسری برگزینند. چنانکه فقهای اسلام در این امور، اتفاق دارند و خبر ندارد و یا تغافل می‌کند که در ایران باستان اجازه می‌دادند که زرتشتیان با ارحام خود (مانند خواهر تنی و غیره) زناشویی کنند بلکه این کار را بسیار نیک می‌شمردند! درضمن پرسشهایی که از **هیربدان** زرتشتی شده و یک تن از **هیربدان** بزرگ بدانها پاسخ داده است، چنین می‌خوانیم:

[ازدواج با محرم، با هر یک از سه مادر، خواهر، دختر قطع نظر از سن، ازدواج کامل محسوب می‌شود به این جهت اگر هم فرزندی بوجود نیاید، ثواب این ازدواج کاهش نمی‌پذیرد!]
مورد توجه دکتر سینا که دلخوش به هدایای ایران قدیم‌اند!

جنگ های پیامبر ﷺ

دومین ایراد (یا سؤال!) دکتر سینا بدین صورت مطرح شده است:
«چطور شخصی که خود را پیامبر خطاب می‌کند، می‌تواند به کاروانهای تجارتي حمله کند و همچون یک دزد سرگردنه و یاغی رفتار کند؟».

آیا جناب دکتر سینای تحصیل کرده نمی‌توانست سؤال خود را به صورتی مؤدبانه‌تر! مطرح سازد و راه اهانت را نسپرد؟! در هر صورت، پاسخ وی اینست که پیامبر اسلام ﷺ و یارانش مدت ۱۳ سال در مکه مردم را از بت پرستی نهی می‌کردند و به سوی خدای یگانه فرا می‌خواندند. در این مدت، شکنجه‌ها و آزار فراوان از مخالفان دیدند و برخی از آنان (همچون مادر و پدر عمّار یاسر) زیر شکنجه کشته شدند. ناچار - به دستور پیامبر ﷺ - گروهی از ایشان به حبشه هجرت کردند و گروه دیگر راه هجرت به مدینه را پیش گرفتند و خانه‌ها و بخشی از اموال آنان در تصرف مشرکان قرار گرفت و کار به جایی رسید که نقشه قتل پیامبر ﷺ از سوی دشمنان کشیده شد ولی به لطف خدای منان، پیامبر ﷺ از آن توطئه نجات یافت و پس از هجرت به مدینه و پیوستن به یارانش، چون اشراف قریش به آهنگ تجارت از مکه بیرون شدند، پیامبر ﷺ فرمان یافت تا جلوی کاروان تجاری آنها را بگیرد و این به دلیل ستمهایی بود که بر مسلمانان روا داشتند و اموال ایشان را غصب کرده بودند و گرنه، پیامبر ﷺ را در گذشته "محمد امین" می‌خواندند و مکیمان امانت‌های خود را بدو می‌سپردند. آیا درگیری با ستمگران و بازپس گیری اموال از دشمنان، به نظر دکتر سینا و در قاموس وی، دزدی و یاغیگری شمرده می‌شود؟! آنچه گفته شد، فلسفه‌ای خود ساخته نیست. بلکه نص قرآن است که می‌فرماید:

﴿أُوذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿۳۹﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ لَآئِن لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ فَرِيقًا لَلَّذِينَ ظَلَمُوا بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَلَئِن يَرَوْا كِسْفًا مِنَ النُّجُومِ سَاقِطًا لَيَخْلِفُنَّ إِيَّاهُ عَسَافًا يَوْمَئِذٍ مُّذَمِّمِينَ ﴿۴۰﴾﴾

۱- به کتاب «روایت امیداشوهیستان» ص ۱۸۲ که به وسیله خانم دکتر نزهت صفای اصفهانی از متن پهلوی به فارسی ترجمه شده نگاه کنید. ضمناً به جلد ۲ کتاب مقدس «وندیداد» بخشی از «اوستا»، با پژوهش آقای هاشم رضی ص ۹۲۵ هم بنگرید و ماجرای «خوبتوس» یا ازدواج با ارحام را در آئین زرتشتی ملاحظه نمایید.

وَبِيعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدٍ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ (حج: ۳۹ و ۴۰)

یعنی: «اجازه (دفاع) به کسانی داده شده که در معرض پیکار قرار دارند، به دلیل آنکه برایشان ستم رفته است و خدا بر یاری آنان توانا است. همان کسانی که از خانه‌های خود به ناحق بیرون رانده شدند، تنها بدین بهانه که می‌گفتند: «خداوند ما، الله است!...».

باز قرآن مجید در باره مهاجرانی که اموال خود را از دست داده و به فقر افتاده بودند، می‌فرماید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾

(حشر: ۸)

یعنی: «(غنیمت‌ها) از آن فقرای مهاجران است که از خانه‌ها و دارایی‌های خود رانده شدند در حالی که همواره فضل خدا و خشنودی او را می‌جویند...».

دکتر سینا از بیان اینکه پیامبر ﷺ اسلام برای درگیری با کاروان تجاری قریش، چنین دلیلی داشته، خودداری نمی‌کند و می‌نویسد: «توضیح خود محمد برای این حملات این بوده است که مسلمانان حق دارند آنچه قریش در هنگام تبعید از مسلمانان ستانده، پس بگیرند».

ولی در ذیل این اعتراف، با کمال تعجب امر تاریخی روشنی را انکار می‌نماید بدین معنی که خشنونت قریش نسبت به پیامبر ﷺ و یارانش را به کلی نفی می‌کند و تصرف غاصبانه خانه‌ها و اموالشان را تکذیب می‌نماید! و می‌نویسد:

«حتی یک مورد نیز در تاریخ نامه‌های اسلامی گزارشی از اعمال خشنونت علیه محمد و طرفدارانش نشده است!»

باز تا کید می‌ورزد:

«تا زمانی که ابوطالب زنده بود و حتی بعد از مرگ وی تا زمانی که محمد در مکه بود، هیچ صدمه‌ای به وی زده نشده بود و هیچیک از یارانش نیز آزاری ندیده بودند».

سپس، پرسشی را مطرح کرده و به پاسخ گویی و نتیجه‌گیری شگفت‌تری می‌رسد و می‌نویسد: «اگر هیچ آزاری علیه مسلمانان وجود نداشت، چه کسی آنها را از خانه‌هایشان رانده بود؟ ما می‌دانیم که بسیاری از آنها خانه‌های خود را رها کردند و به حبشه و بعدها به مدینه رفتند، چرا آنها باید خانه‌های خود را در حالی که هیچ خطری آنها را تهدید نمی‌کرد، رها سازند؟ پاسخ به این پرسش را می‌توان در محمد و آنچه در مغز می‌پروراند، یافت. این محمد بود که از آنها خواست که مکه را ترک کنند و این را از طرف الله بر آنها واجب کرد!»

در اینجا غرض ورزی دکتر سینا به اوج خود رسیده است زیرا هر کس تاریخ نامه‌های اسلامی را خوانده باشد، شرح سختگیری‌ها و آزار قریش و شکنجه‌های مسلمانان را در آن کتابها دیده است و نادرستی ادعای دکتر سینا را امری بدیهی می‌داند. اما آیا اساساً این ادعا از دیدگاه عقلی و تاریخی ساده‌لوحانه نیست که کسی بگوید: مسلمانان بدون هیچ نگرانی و فشار و آزاری در مکه

می‌زیستند. سپس پیامبر ﷺ به آنها دستور داد تا به حبشه و مدینه سفر کنند و آنگاه پس از اندک مدتی، به آنان گفت که چون مشرکان شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند و اموالتان را غصب کردند و شما را شکنجه نموده و مورد ستم قرار دادند بنابراین اجازه جنگ با ایشان به شما داده شده است! آیا هیچ مسلمانی این منطق را که برخلاف حسّ و وجدان بود می‌پذیرفت و تسلیم سخنان پیامبر می‌شد؟ راستی که انصاف چه نعمت ارزشمندی است و افسوس که گروهی از این نعمت بهره‌ای ندارند!

آری، اگر از سوی پیامبر ﷺ دستور هجرت به مسلمانان داده شد، به علت آزارهای سخت و تحمل ناپذیری بود که بر آنان روا می‌داشتند و تواریخ اسلامی به روشنی آنها را بازگو کرده‌اند چنانکه کهن‌ترین کتاب سیره که اینک در دسترس ما قرار دارد یعنی سیره ابن اسحق در صفحه ۱۵۶ (چاپ دارالفکر) و سیره ابن هشام در صفحه ۳۱۷ از مجلد اول (چاپ قاهره) و تاریخ طبری در صفحه ۳۲۷ از مجلد دوم (چاپ دارالمعارف مصر) و کامل التواریخ اثر ابن اثیر در صفحه ۴۵ از مجلد دوم (چاپ دار الکتاب العربی) و دیگران، شرح آزارها و شکنجه‌های مزبور را آورده‌اند و به عنوان نمونه ابن هشام می‌نویسد:

«إِنَّهُمْ عَدَوْا عَلِيَّ مَنَ اسْلَمَ وَ اتَّبَعَ رَسُولَ اللَّهِ، فَوَتَّبَعَ كُلُّ قَبِيلَةٍ عَلِيَّ مَنَ فِيهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَجَعَلُوا يَحْبِسُونَهُمْ بِالضَّرْبِ وَ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ وَ بِرَمَضَاءِ مَكَّةَ إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ...» (السيرة النبوية لابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۷، چاپ قاهره سال ۱۳۷۵ هـ ق.)

یعنی: «ایشان راه تجاوز و دشمنی با مسلمانان و پیروان پیامبر ﷺ را پیش گرفتند و هر قبیله‌ای (از اهل مکه و اطرافش) بر ضد کسانی که از میان آنها مسلمان شده بودند، برخاستند و آنان را با حبس و کتک و گرسنگی و تشنگی در شدت گرمای مکه آزار می‌دادند...».

اینک می‌پرسیم که آیا دکتر سینا این تاریخ نامه‌های معتبر و مشهور را اساساً نخوانده و اظهار نظر نموده یا آنها را خوانده و کتمان نموده است؟! به قول شاعر عرب:

وَ إِن كُنْتَ لَا تَدْرِي فَتَلِكْ مُصِيبَةٌ

وَ إِن كُنْتَ تَدْرِي فَالْمُصِيبَةُ أَكْبَرُ!

گر نمی‌دانی و می‌گویی خطا، این ماتم است

ور که می‌دانی و می‌گویی، مصیبت اعظم است!

با وجود آثار روشنی که در تایخ‌نامه‌ها آمده به راستی چگونه دکتر سینا با کمال وضوح می‌نویسد:

«خروج مسلمانان از مکه به خاطر آزار و اذیت بت پرستان مکه نبوده است.»

«هیچ آزاری از طرف قریش وجود نداشت.»

آیا وی لیست «مسلمانان شکنجه شده» را در مجلد دوم از کتاب «الکامل فی التاریخ» ملاحظه نکرده و این سخنان جسورانه را ابراز داشته است؟! گیرم که دکتر سینا اسامی شکنجه شدگان مسلمان را در تاریخ کامل ندیده ولی آیا عنوان «ذکر تعذیب المستضعفین من

المُسْلِمِينَ»^۱ را هم در آن کتاب نخوانده است؟ و آیا بر عنوان «ذکر المستهزئین و مَنْ كَانَ أَشَدَّ الْأَذَى لِلنَّبِيِّ» در کتاب مزبور نگاهی هم نیافکنده است؟ و با وجود این، داد سخن از تاریخ‌نامه‌های اسلامی می‌دهد و به قول معروف: «نخوانده مالا» شده است؟!

دکتر سینا گاهی برای به کرسی نشاندن مدّعی خود، از قرآن کریم گواه می‌آورد (آنهم غالباً ناقص و مغلوط! چنانکه خواهیم دید) ولی چطور شده که درباره آزار دیدن مسلمین، قرآن را به کنار نهاده و مثلاً به ما نمی‌گوید که معنای ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي﴾^۳ (آل عمران: ۱۹۵) چیست؟ یا: «لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا»^۴ چه معنی دارد؟ یا چرا قرآن کریم درباره کسانی که تحمل شکنجه شدن را نداشتند گفته است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ﴾ (عنکبوت: ۱۰)؟ و از این قبیل ...
دکتر سینا با پافشاری غریبی از بت پرستان قریش طرفداری می‌نماید و اصرار می‌ورزد که پیامبر اسلام ﷺ به مذهب آنان دشنام می‌داد، این امر مایه خشم آنها شده بود و گرنه، ایشان اهل خشونت و آزار نبودند! و می‌نویسد:

«در حقیقت علیرغم اینکه محمد به طور دائم در حال دشنام دادن و توهین به مذهب قریشیان بود و آنها را با رفتار فرسایشی خود خشمگین کرده بود، حتی یک مورد نیز در تاریخ‌نامه‌های اسلامی گزارشی از اعمال خشونت علیه محمد و طرفدارانش نشده است!»
در اینجا هم جناب دکتر نشان داده که چقدر از تعالیم پیامبر اسلام ﷺ دور است و از درک قرآن مجید مهجور! زیرا این قرآن کریم است که در سوره انعام (سوره‌ای که در مکه نازل شده) صریحاً به مسلمانان دستور می‌دهد تا از دشنام دادن به معبودهای مشرکان خودداری نمایند و در این باره می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾ (انعام: ۱۰۸)
یعنی: «به کسانی که غیر خدایند (و مشرکان) آنان را می‌خوانند دشنام مدهید که ایشان (مشرکین) از راه دشمنی و بی‌دانشی، خدا را دشنام می‌دهند».

۱. به: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۵ بنگرید که از «ذکر شکنجه دادن مسلمانان مستضعف» سخن می‌گوید.

۲. به: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۷، نگاه کنید که از: «ذکر مسخره کنندگان پیامبر ﷺ و کسی که از همه بیشتر او را آزار می‌داد» بحث می‌کند.

۳. «پس کسانی که هجرت کردند و از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند ...».

۴. «برای کسانی که هجرت کردند و سپس از آنکه گرفتارفتنه (عذاب، شکنجه) شدند ...».

آری، پیامبر اسلام ﷺ از عیب جویی نسبت به معبودهای مشرکان خودداری نمی‌ورزید ولی به آنان دشنام نمی‌داد و میان این دو امر، تفاوت بسیار است. اگر پیامبر ﷺ نمی‌گفت که این بت‌های لا یَنْفَعُ و لا یَضُرُّ لایق پرستش نبوده و معبودهای باطلی هستند، چگونه می‌توانست مردم را از بت‌پرستی دور کند؟ ولی دشنام دادن و سخنان زشت بر زبان راندن، مقوله دیگری است که دکتر سینا لازمست درباره آن و تفاوتش با رد بت‌پرستی بیشتر بیانیشد و سطحی‌نگری را فراموش کند! دکتر سینا - چنانکه به اشاره گذشت - گاهی برای تأیید سخنان خود از قرآن کریم شاهد می‌آورد. در این بحث نیز آیه ۸۹ از سوره نساء را مطرح ساخته و چنین نتیجه‌گیری می‌نماید که این آیه: «به باقی مسلمانان دستور می‌دهد اگر برخی از مسلمانان خواستند به مکه برگردند، آنها را بکشید!» آیا غرض‌ورزی و تحریف سخن بیشتر از این می‌شود که کسی جمله‌ای را از کتابی نقل کند و دنباله آن را حذف نماید و سپس بر صاحب سخن، اهانت روا دارد؟! آری، آیه ۸۹ از سوره نساء نشان می‌دهد که کسانی را باید از میان برداشت ولی بلافاصله اعلام می‌دارد:

﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصْرَتِ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقْتُلُوكُمْ أَوْ يُقْتَلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَاقَتْلُوكُمْ فَأِنْ أَعَزَّلُوكُمْ فَلَمْ يَقْتُلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾ (نساء: ۹۰).

یعنی: «مگر کسانی که به گروهی می‌پیوندند که میان شما و ایشان پیمانی بسته شده است یا به سوی شما آمدند در حالی که حوصله جنگ با شما یا قوم خود را ندارند - و اگر خدای می‌خواست آنها را بر شما مسلط کرده بود و با شما می‌جنگیدند - بنابراین اگر از جنگ با شما کناره‌گیری نمودند و به کارزارتان نیامدند و اظهار صلح به شما نمودند، در آن صورت خدا هیچ راهی را بر ضد آنان برای شما قرار نداده است».

دکتر سینا این استثناء را حذف نموده است که کاملاً نشان می‌دهد آیه ۸۹ سوره نساء از مبارزه با افرادی سخن می‌گوید که با مسلمین در پیکارند و به دشمنان ایشان می‌پیوندند ولی درباره مخالفانی که سر جنگ با مسلمانان ندارند، کمال مسالمت و ملایمت را دستور فرموده است.

آیا کار دکتر سینا را ناآگاهی باید دانست یا خیانت‌ورزی؟

پاسخ این پرسش (جهالت یا خیانت؟!) را با توجه به جملات اهانت آمیزی که دکتر سینا در مورد پیامبر خدا ﷺ آورده، بهتر می‌توان داد. وی می‌نویسد:

[پس پیامبر به یک راهزن تبدیل می‌شود و بنابراین دیگر نطق نمی‌کند که با مردم به نیکی سخن گو (سوره بقره آیه ۸۳) و: بر آنچه آنها می‌گویند صبور باشد و به وجهی پسندیده از آنان دوری جوی (سوره مزمل، آیه ۱۰) و آغاز به خونخواهی می‌کند و قاتلوا (بکشید) به تکیه کلام الله در پیغامهای بعدیش تبدیل می‌شود!]

کسی که خود را اسلام شناس می‌شمرد، هنوز نمی‌داند که «قاتلوا» از باب مفاعله و به معنای «کارزار کنید» است نه به معنای «بکشید»! آنچه در معنای بکشید می‌آید، واژه «أقتلوا» است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴾
(بقره: ۱۹۰)

یعنی: «در راه خدا با کسانی کارزار کنید که به جنگ شما می‌آیند و تجاوز میکنند که خدا تجاوزگران را دوست نمی‌دارد».

اینست منطق جنگ در اسلام، هر چند دکنتر سینه‌ها حقیقت را می‌پوشانند و اسلام را آئینی جنگ طلب و پیامبرش را خون خواه! معرفی می‌کنند و دیده نمی‌کشایند تا از خلال تاریخ، صلح پیامبر را در «حُدُیْبِیَّه» و عفو عمومی او را در «فتح مکه» ببینند.

آری، پیامبر اسلام ﷺ به پیکار با ستمگران برخاست ولی برخلاف رأی دکتر سینه، جنگهای وی پیکارهای دفاعی شمرده می‌شود یعنی پیامبر ﷺ آغازگر جنگ نبوده است همانگونه که در قرآن مجید آمده:

﴿ وَهُمْ بَدَءُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ... ﴾ (توبه: ۱۳)

یعنی: «ایشان (مشرکان قریش) نخستین بار پیکار با شما را آغاز کردند».

آنها با کشتن یاسر و سمیه (پدر و مادر عمار) و شکنجه دادن بلال و صهیب و عامر و ابوفکیه و زئیره و لبینه و نهديه ... و دیگر یاران پیامبر (که اسامی آنها در کامل ابن اثیر ثبت شده است) در حقیقت اعلام جنگ به مسلمانان دادند و این کار تا صلح حُدُیْبِیَّه ادامه داشت. بنابراین رزمهای بزرگ و کوچک بعدی همه از دوران مکه آغاز می‌شوند و ریشه می‌گیرند و آغازگر قتل و کشتار، بت‌پرستان قریش بوده‌اند نه مسلمانان. آری آنها بودند که دو بار در جنگ «أُحُد» و «أَحْزَاب» شهر مدینه را به خطر افکندند ولی راه به جایی نبردند و از تصرف مدینه باز ماندند. از طرفی جنگهای دفاعی نشانه غیرت‌ورزی و ظلم‌ناپذیری به شمار می‌آیند و از امور کاملاً معقولند که در کار پیامبران بزرگ ﷺ دیده می‌شوند و اختصاص به پیامبر اسلام ﷺ ندارند. به عنوان نمونه، در تورات آمده است که ابراهیم ﷺ به ملاحظه دفاع از یاران خود و نجات آنها با دشمنانش پیکار نمود چنانکه می‌خوانیم:

«چون ابرام (ابراهیم) از اسیری برادرزاده خود لوط آگاهی یافت ۳۱۸ نفر از افراد کارآزموده خود را آماده کرد و سپاه دشمن را تا «دان» تعقیب نمود. شبانگاه ابرام سپاه خود را به چند گروه تقسیم کرد و بر دشمن حمله برد و ایشان را تار و مار کرد (تورات، سفر پیدایش، باب ۱۴)».

و نیز در تورات از نبرد سپاه موسی ﷺ با عمالیق سخن رفته و نوشته شده است:

«عمالیق به "رفیدیم" آمدند تا با بنی اسرائیل بجنگند. موسی به یوشع گفت: افرادی از قوم انتخاب کن و فردا به جنگ عمالیق برو ... در نتیجه، یوشع و سپاهیان او عمالیق را به کلی تار و مار کردند (تورات، سفر خروج، باب ۱۷)».

عیسی علیه السلام نیز که به پیامبر محبت معروف است از جنگ دفاعی ابائی نداشت و همانگونه که در انجیل لوقا آمده به یارانش دستور داد تا اسلحه جنگ تهیه کنند. چنانکه در آنجا می خوانیم: «عیسی فرمود: اما اکنون اگر کوله بار و پول دارید، بردارید و اگر شمشیر ندارید، بهتر است لباس خود را بفروشید و شمشیری بخرید (انجیل لوقا، باب ۲۲)».

حتی زرتشت (که مورد احترام دکتر سینا قرار دارد) نیز در موثق ترین بخش "اوستا" یعنی سروده های "گاتها" آرزو می کند که کاش دشمنانش به دست نگهبان آئین او، از زندگی بی بهره شوند! و در این باره می گوید:

«جای فساد و زوال از آن کسی است که به دین دروغین گرویده است. این خوارشمندگان آئین مقدس برآند که دینداران را پست نمایند و تن آنان به گناه آلوده است. کجا است نگهبان آئین آن سرور دادگر تا آنان را از زندگی بی بهره سازد؟ (گاتها، قطعه ۹ از وهیشتواشت گات، ص ۱۴۷، ترجمه ابراهیم پور داود)».

بررسی سیرت پیامبران سلف، این سخن قرآن کریم را به یاد می آورد که می فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾
(نساء: ۷۵)

یعنی: «چرا در راه خدا و برای (نجات) مردان و زنان و کودکان ناتوانی نمی جنگید که می گویند: خداوندا ما را از این شهر که شهروندانش مردمی ستمگرند بیرون آر و برای ما از نزد خود یار و یآوری مقرر دار». و معنای جهاد دفاعی و جنگ آزادیبخش همین است!

این پیام قرآنی، به خوبی نشان می دهد که حتی پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان مستضعف در مکه باقی مانده بودند که تحت آزار و ستم مکیان قرار داشتند. قرآن در این آیه، مسلمانان مدینه را بر می انگیزد تا برای دفاع از آن مظلومان و رهایی ایشان، به مبارزه برخیزند. دکتر سینا بدون ارائه هیچ مدرک و دلیلی، همه این امور را انکار می نماید و می کوشد تا نشان دهد که جنگهای قرآنی به تعبیر خودش بر مبنای تهاجم استوار بوده است نه دفاع و نجات ستمدیدگان! و چون سندی در اینباره نمی یابد ناگزیر به جنگهای خیالی که صورت نگرفته! استناد می کند و از اینکه حمزه (عموی پیامبر) با عده ای به سوی کاروان ابوجهل رهسپار شدند و نبردی نکردند و یا عبیده بن حارث و دیگران به سوی قریشیان رفتند و بدون جنگ به مدینه باز گشتند، سخن می گوید و چون دلیل این تحرکات را نمی داند، همه را بدان حمل می کند که ایشان به نیت جنگ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده شدند ولی به علت ضعف و ترس، از پیکار با دشمنان، خودداری

ورزیدند! تفسیر ناشیانه‌ای که هیچ مورّخی از آن سخن نگفته است. آنچه از تواریخ برمی‌آید اینست که پیامبر گرامی اسلام ﷺ پس از هجرت به مدینه، از گزند قریش و یورش ایشان مطمئن نبود و از تأثیر قریش بر دیگر قبائل عرب آگاهی داشت و می‌دانست که آنها عرب را بر ضدّ مسلمانان برمی‌انگیزند چنانکه "عبدالرزاق" در کتاب قدیمی "المصنّف" آورده که قریش پیش از جنگ بدر برای گروهی از اهل مدینه نامه‌ای بدین مضمون فرستادند:

«إِنَّكُمْ آوَيْتُمْ صَاحِبَنَا وَ إِيَّاكُمْ أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ عِدَاً وَ إِنَّا نُنْقِسِمُ بِاللَّهِ لَتَقْتُلُنَّهُ أَوْ لَنُخْرِجَنَّهُ أَوْ لَنَسْتَعِينَنَّ عَلَيْكُمْ الْعَرَبَ ثُمَّ لَنَسِيرَنَّ إِلَيْكُمْ بِأَجْمَعِنَا حَتَّى نَقْتُلَ مُقَاتِلَكُمْ وَ نَسْتَبِيحَ نِسَائِكُمْ» (المصنّف، ج ۵، ص ۳۵۸، چاپ لبنان ۱۳۹۲ هـ).

یعنی: «شما همشهری ما (محمد) را در شهر خود جای دادید و شما در میان اهل مدینه از اکثریت برخوردارید و ما به خدا سوگند یاد می‌کنیم که اگر او را نکشید یا از شهرتان بیرون نرانید، از عرب بر ضدّ شما کمک می‌خواهیم آنگاه همگی به سویتان حرکت می‌کنیم تا مردان جنگاورتان را بکشیم و زنانتان را بر خود روا شماریم!»

در چنین صورتی مراقبت جدی از سوی پیامبر اکرم ﷺ کاری لازم بود. بنابراین مشرکان را تعقیب می‌کرد و حضور و مراقبت خود را به ایشان نشان می‌داد و فرستادن حمزه عموی شجاعش با عده‌ای در پی کاروان قریش یا ارسال عیبده بن حارث به همراه ۸۰ تن از مهاجران به دنبال ابوسفیان و حرکت خودش در تعقیب قریش تا ودان، بدون اینکه برخوردی با مشرکان داشته باشند، بنابر همین حکمت و هدف بود. ولی متأسفانه مشرکان قریش از لجاجت باز نایستادند و از آزار مسلمانان ناتوان در مکه خوداری نکردند و سارقینی امثال گرزین جابر فهری از میان ایشان به گله‌های مدینه دستبرد می‌زدند و اموال مسلمانان را می‌ربودند (چنانکه طبری در تاریخ خود ج ۲، ص ۴۰۶ و واقدی در کتاب مغازی ج ۱، ص ۱۲ آورده اند). در این مرحله بود که فرمان دفاع در قرآن کریم صادر شد و فرمود:

﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا...﴾ (حج: ۳۹).

«اجازه (دفاع) به کسانی داده شد که در معرض پیکار قرار دارند زیرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند...».

پس از این فرمان بود که جنگ «بدر» پیش آمد و سپاه قریش در هم شکست و چنانکه قرآن کریم وعده داده بود، مسلمین پیروز شدند. عجباً! دکتر سینا که خود به درستی زبان عربی را نمی‌داند و تفاوت میان "قاتلوا" و "أقتلوا" را در نمی‌یابد، چگونه به خویشتن حق می‌دهد که بدون رجوع به منابع اصلی، به تحلیل تاریخ اسلام پردازد و غزوات پیامبر ﷺ را تعلیل کند؟!

یکی از مأموریت‌های نظامی که به منظور تجسس و مراقبت از سوی پیامبر ﷺ به عبدالله بن جحش داده شد، در تاریخ اسلام به نام "سریه نخله" مشهور است. در تواریخ آمده که پیامبر اکرم ﷺ مخصوصاً عبدالله و همراهان او را از درگیری و جنگ با دشمن نهی فرمود و تنها به

مراقبت از رفتار دشمن و اطلاع از اخبار او دستور داد ولی عبدالله، به خطا وارد جنگ شد و کسانی را اسیر نمود و چون به مدینه باز گشت، مورد توبیخ پیامبر ﷺ و مسلمین قرار گرفت و حتی نوشته‌اند که پیامبر ﷺ سر انجام، اسیران عبدالله را نیز آزاد نمود. اما دکتر سینا که ظاهراً علاقه فراوانی به تحریف تاریخ دارد! ماجرای مذکور را چنان ساخته و پرداخته که گویا پیامبر خدا ﷺ فرمان جنگ را صادر نموده و به غارت کاروان دستور داده بود! می‌نویسد:

«عبدالله بن جحش را همراه با سه مهاجر دیگر برای غارت این کاروان فرستاد!»

سپس با وقاحت تمام، پیامبر خدا ﷺ را مورد اهانت قرار می‌دهد و تعبیری را به کار می‌برد که باز گفتن آنها در اینجا سزاوار نیست، با اینکه کتب مغازی و سیره و تاریخ اتفاق دارند که پیامبر ﷺ عبدالله و یارانش را به پیکار دستور نفرموده بود و ناخرسندی خود را از کار وی اعلام فرمود. به عنوان نمونه واقدی در کتاب "المغازی" می‌نویسد:

ما أمرهم رسول الله ص بالقتال في الشهر الحرام و غير الشهر الحرام، إنما أمرهم أن يتحسسوا أخبار قريش (المغازی، ج ۱، ص ۱۶، چاپ رمضان ۱۴۰۵ هـ).

یعنی: «پیامبر خدا ﷺ آنها را فرمان نداده بود که در ماه حرام یا در غیر ماه حرام پیکار کنند فقط به ایشان دستور داده بود که اخبار قریش را جویا شده و به دست آورند».

دکتر سینا که نمی‌توانسته این حقیقت تاریخی را انکار نماید، ناچار در خلال بحث خود می‌نویسد:

«این عمل آنها بر پیامبر الله نیز دشوار افتاد و تظاهر به عصبانیت نمود!!»

آری، کسی که با بغض و کینه به حقایق عالم و احوال بزرگانش بنگرد، هر چیز را واژگونه می‌بیند!
پیش چشمت داشتی شیشه کبود زین سبب عالم کبودت می‌نمود!

صفیه، همسر پیامبر ﷺ

سوّمین سؤال (و در حقیقت ایراد!) دکتر سینا این است که می‌نویسد:

«پیغمبر به خیبر حمله کرد، صفیه را برده خود کرد و در همان روزی که شوهرش را، پدرش را و بسیاری از اطرافیانش را کشت به او تجاوز کرد. آیا این روش، برخوردی است که یک پیغمبر باید داشته باشد؟».

دکتر سینا برای آنکه سؤال خود را مطرح سازد که: " آیا این روش، در خور یک پیامبر است؟ " از سه " مقدمه نادرست " عبور کرده و به لحاظ تاریخی، خطاهای گوناگونی مرتکب شده است. نخست آنکه غزوه خیبر را از نوع جنگهای یکطرفه و بی دلیل! شمرده است چنانکه در توضیح این موضوع می‌نویسد:

۱- شرح ماجرا را در سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۰۳ و ۶۰۴ بخوانید.

«فتح خیبر یک اتفاق کاملاً غیر منتظره بود ... خیبر هیچ معاهده‌ای را که قبلاً با پیامبر بسته باشد زیر پا گذاشته بود، هیچ نشانی از چیزی که بخواهد مسلمانان را تهدید کند، وجود نداشت!»

اما تاریخ، بر خلاف این ادعا را نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که رؤسای خیبر، پیمان خود را با پیامبر ﷺ زیر پا گذاشته بودند و خیبر را مرکز توطئه بر ضد مسلمانان و کانون جنگ افروزی قرار داده بودند.

شرح واقعه چنین است که پیامبر اسلام ﷺ چون به مدینه هجرت فرمود، عهدنامه‌ای را مطرح ساخت که بر مبنای آن، مسلمانان و یهودیان بتوانند با صلح و آرامش در کنار یکدیگر زندگی کنند. این عهدنامه را مورخان قدیمی چون ابن هشام و ابن سعد و طبری و دیگران گزارش نموده‌اند و دکتر سینا هم بدان اعتراف دارد چنانکه می‌نویسد:

« یک قرارداد در مدینه نوشته شده بود که سکنه مدینه را متعهد می‌کرد در صورتی که مدینه مورد حمله مکیان قرار گرفت از محمد حفاظت کنند.»

در آن عهدنامه آمده است:

«...إِنَّ بَيْنَهُمُ النَّصْرَ عَلَىٰ مَنْ حَارَبَ أَهْلَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وَإِنْ بَيْنَهُمُ النَّصْحَ وَالنَّصِيحَةَ وَالْبِرَّ

دُونَ الْإِثْمِ ...» (السيرة النبوية، لابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۱)

یعنی: «...در میان (یهودیان و مسلمانان) پیمان بسته شد تا در برابر کسانی که به جنگ با اهل این عهدنامه آمدند، یکدیگر را یاری کنند و میانشان خیرخواهی و نصیحت و نیکی برقرار باشد نه گناه و خیانت ورزی...»

ولی هنگامی که یهودیان ملاحظه کردند قدرت و نفوذ مسلمین رو به گسترش می‌رود، به عادت همیشگی! از راههای گوناگون به دشمنی با مسلمانان برخاستند. ابتدا با گروه منافقان مدینه ارتباط یافتند و آنها را به کارشکنی و جاسوسی تشویق نمودند. سپس راه مکه را در پیش گرفتند و مشرکان قریش را به جنگ با پیامبر ﷺ ترغیب کردند و بدانها قول همیاری و مساعدت دادند. یکبار نیز که پیامبر ﷺ به قلعه یهودیان بنی نضیر پای نهاد، قصد جان او را کردند ولی پیامبر ﷺ با هوشیاری از آن مهلکه نجات یافت و چون یهود بنی نضیر به خیبر تبعید شدند، آنجا را مرکز توطئه و جنگ افروزی خود قرار دادند و در همه این امور، پدر و شوهر صفیه از عوامل مؤثر و فتنه انگیز به شمار می‌آمدند. بنا به گزارش مورخان، یهود بنی نضیر هنگامی که به خیبر رفتند، به تحریک دیگر یهودیان مشغول شدند و گروهی از رؤسای خیبر را به همراهی حیی بن اخطب (پدر صفیه) رهسپار مکه نمودند تا قریش را بر ضد پیامبر ﷺ به جنگ برانگیزند. این گروه توانستند موافقت مشرکان را برای نبرد با مسلمین و محاصره مدینه جلب کنند. طبری در تاریخش می‌نویسد:

«ثُمَّ خَرَجَ أَوْلَاكَ النَّفْرُ مِنْ يَهُودٍ حَتَّى جَاؤُوا غَطْفَانَ مِنْ قَيْسِ بْنِ عَيْلَانَ فَدَعَوْهُمْ إِلَى حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَحْبَرُوهُمْ أَنَّهُمْ سَيَكُونُونَ مَعَهُمْ عَلَيْهِ وَ أَنْ قَرِيشًا قَدْ بَايَعُوهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَاجْتَمَعُوا مَعَهُمْ فِيهِ» (تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۶۶).

یعنی: «... سپس این دسته از یهودیان، از نزد قریش بیرون رفتند و به سوی قبیله غطفان رهسپار شدند و آنها رابه جنگ با پیامبر خدا ﷺ فرا خواندند و به آنان خبر دادند که خود در این جنگ - بر ضد پیامبر - پشتیبان ایشان خواهند بود و قریش نیز در این راه با آنها پیمان بسته است. پس همگی با یکدیگر اجتماع کرده همراه شدند».

به گفته واقدی، سپاه بنی سلیم نیز به تحریک یهودیان همراه با ۷۰۰ مرد جنگی به لشکر قریش و غطفان پیوستند و به سوی مدینه به راه افتادند (المغازی، ج ۱، ص ۴۴۳ و ۴۴۴).

در این شرایط سخت، یهودیانی که به اعتراف دکتر سینا متعهد شده بودند تا از پیامبر ﷺ و مسلمین دفاع کنند، کار را واژگونه ساختند یعنی یهودی‌های بنی قریظه که از مدینه تبعید نشده بودند، پیام همکاری به مهاجمان دادند و خطر را دو چندان کردند! و اگر لطف خدا و یاری او نبود، مسلمانان همگی از بین رفته بودند ولی به قول قرآن مجید: كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ (احزاب: ۲۵) «خدا آن جنگ را از مؤمنان کفایت نمود» و به دلایل مختلف، محاصره کنندگان مدینه، مأیوس و منصرف شدند!

آیا پس از این واقعه سهمناک، دکتر سینا توقع دارد که رهبر جامعه اسلامی، دست روی دست می‌نهد و در برابر توطئه‌های رؤسای خیبر خاموشی می‌گزید و اجازه می‌داد که آنها دوباره امنیت مدینه و جان و نوامیس و اموال مسلمین را به خطر افکنند؟! این، نخستین خطای دکتر سینا در بحث از پیکار خیبر است که گمان می‌کند جنگ پیامبر اسلام ﷺ با خیبریان، یکطرفه بوده و: «آنها هیچ معاهده‌ای را که قبلاً با پیامبر بسته بودند، زیر پا نگذاشتند!» و «هیچ نشانی از چیزی که بخواهد مسلمانان را تهدید کند، وجود نداشت!!»

خطای دوم دکتر سینا این است که می‌نویسد: «صغیه را برده خود کرد!» و این سخن را ناقص و ابتر، و می‌گذارد تا پیامبر خدا ﷺ را تخطئه نماید و کارهای خردمندانه او را واژگونه جلوه دهد و البته آهن سرد می‌گوید! رفتار پیامبر ﷺ با یهودیان پس از فتح خیبر، عادلانه بود. پیامبر ﷺ اجازه داد تا آنها در خانه‌های خود بمانند و همچنان بر زمینهای کشاورزی خود کار کنند و از عربستان تبعید نشوند ولی مسلمانان در بهره بردن از فرآورده‌ها، با آنها شریک باشند. رفتار پیامبر ﷺ با صغیه نیز که شوهر و پدرش خائنانه عمل کرده و کشته شده بودند، بسیار نرم و محترمانه بود. واقدی در کتاب مغازی از قول خود صغیه می‌نویسد:

«فَسُبِّتُ فِي النَّزَارِ قَبْلَ أَنْ يَنْتَهِيَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْكَتِيبَةِ فَأَرْسَلَ بِي إِلَى رَحْلِهِ، ثُمَّ جَاءَنَا حِينَ أَمْسَى فِدْعَانِي، فَجِئْتُ وَ أَنَا مُقْنَعَةٌ حَيْثُ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ: إِنَّ أَقْمَتَ عَلِي دِينَكَ لَمْ

أَكْرَهَكَ، وَ إِنِ اخْتَرْتِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ. قُلْتُ: أَخْتَارُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْإِسْلَامَ، فَأَعْتَقَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ تَرَوَّجَنِي» (المغازی، ج ۲، ص ۶۷۴ و ۶۷۵).

یعنی: «پیش از آنکه پیامبر ﷺ به سپاه برسد، من در حصارى به نام "نزار" اسیر شده بودم. چون پیامبر بدانجا رسید، مرا به محل اقامت خود فرستاد. سپس چون شب شد پیامبر به نزد ما آمد و مرا فراخواند. من در حالی که رو بند بر چهره داشتم و خجالت می کشیدم به سویش رفتم و پیش روی وی نشستم. به من گفت: اگر بخواهی بر دین خودت پایدار باشی، تو را مجبور به پذیرفتن اسلام نمی کنم و اگر خدا و فرستاده اش را برگزینی، برای تو بهتر است! من گفتم: خدا و فرستاده او و اسلام را برمی گزینم. پیامبر مرا آزاد ساخت و با من ازدواج کرد».

اما در مورد کشته شدن شوهر صفیه یعنی "کنانه" دکتر سینا به خطای شگفتی در افتاده که معلوم می شود گاهی معنای متن فارسی را نیز نمی فهمد تا چه رسد به متون کهن عربی! آقای دکتر می نویسد: «کنانه به دست خود پیامبر اسلام کشته شد!!» سپس شاهی می آورد که برخلاف این امر را گواهی می دهد! این شاهد، ترجمه سیره ابن اسحق است که تحت عنوان «سیرت رسول الله» به اهتمام دکتر اصغر مهدوی به چاپ رسیده و منتشر شده است. دکتر سینا به این بخش از کتاب مزبور استناد نموده که می نویسد:

«پس سیند علیه السلام او (کنانه) را به محمد بن مسلمه داد تا وی را به عوض برادر خود، محمود بن مسلمه باز گشود. پس محمد برخاست و وی را در حال گردن زد».

در اینجا کاملاً روشن است که کشته کنانه، محمد بن مسلمه بوده نه خود پیامبر ﷺ که در متن فارسی، از ایشان به «سید الکلباء» تعبیر شده است نه محمد ﷺ. به علاوه کشتن کنانه، به عنوان قصاص یا «بازگشتی» صورت گرفت - نه اسیر کشی! - زیرا که وی، محمود بن مسلمه را کشته بود و پیامبر ﷺ، قاتل را به دست برادر مقتول سپرد و این، سومین خطای دکتر سینا در بحث از جنگ خیبر است.

چهارمین خطای دکتر سینا این است که می نویسد: در همان روز به او (صفیه) تجاوز کرد! این سخن از دو جهت نادرست است. یکی آنکه صفیه «عده» نگهداشت و سپس پیامبر ﷺ با او عقد ازدواج بست چنانکه در کتب سیره نوشته اند:

ثُمَّ تَرَوَّجَهَا بَعْدَ أَنْ طَهَّرَتْ مِنْ حَيْضَتِهَا.^۱

یعنی: «پس از آنکه صفیه از حیضش پاک شد، پیامبر با وی ازدواج نمود».

دوم آنکه در کتب سیره تصریح شده است که پیامبر ﷺ با صفیه - در حالی که آزاد شده بود - ازدواج کرد و این کار با تجاوز، از زمین تا آسمان تفاوت دارد اگر دکتر سینا بفهمد!

پیامبر ﷺ و یهود

چهارمین و آخرین پرسش دکتر سینا اینست که می نویسد:

۱- السیرة النبویة، للدکتر الصلابی، ص ۷۰۶، چاپ بیروت (دارالمعرفة).

«پیامبر، تنفر دینی را به عربستان معرفی کرد و مانند هیتلر یهودیان را در نسل کشی‌های تباهاکارانه نابود کرد، آیا یک پیامبر خدا باید این قدر ظالم باشد؟».

در پاسخ باید بگوییم: اگر مقصود از «تنفر دینی» که پیامبر اسلام ﷺ آن را آموزش داد، تنفر از بت پرستی و زنده به گور کردن دختران و باده گساری و فحشاء و رباخواری و رشوه‌گیری و خیانت در امانت و ... امثال این امور باشد، البته پیامبر ﷺ، تنفر از این کارها را به مردم عربستان و سایر اقوام تعلیم داد چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ إِلِيمَنَ وَرَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾

(حجرات: ۷)

یعنی: «ولی خدا ایمان را نزد شما محبوب کرد و آن را در دل‌هایتان بیاراست و شما را از کفر و گناهان و سرکشی متنفر ساخت».

و چنانچه مقصود، تنفری است که میان مسلمین و یهود پیدا شد، در این صورت خود یهودیان مایه این امر را فراهم ساختند وگرنه، پیامبر اسلام ﷺ با عهدنامه‌ای که در مدینه مطرح ساخت، زندگی مسالمت آمیزی را میان مسلمین و یهود ترسیم نمود. چنانکه ضمن آن پیمان نامه آمده است:

... وَ إِن بَيْنَهُمُ النَّصْحَ وَ النَّصِيحَةَ وَ الْبِرُّدُونَ الْإِثْمَ وَ إِنَّهُ لَمْ يَأْتِمِ أَمْرِيءٌ بِحَلِيفِهِ ...

(السيرة النبوية، لابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۴)

یعنی: «یهود و مسلمین باید میانشان خیرخواهی و نصیحت و نیکی برقرار باشد، نه گناه و خیانت ورزی و هیچکس به هم‌پیمان خود بدی روا ندارد ...».

یهودیان بودند که قرارداد صلح آمیز خود را با مسلمین شکستند و با بت‌پرستان مکه هماهنگ شدند با اینکه به لحاظ دینی از ایشان بسیار دور بودند. آنها دو تن از رؤسای خود یعنی حیی بن أخطب و کعب بن أشرف را با گروهی به مکه فرستادند تا مشرکان را به نبرد با پیامبر ﷺ برانگیزند و برای جلب اعتماد بت‌پرستان، حاضر شدند در برابر بت‌های آنان سجده کنند! چنانکه قرآن مجید کار ناپسند ایشان را نکوهش می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَتُّؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا﴾ (نساء: ۵۱)

یعنی: «آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب آسمانی به ایشان داده شده، ندیدی که به جبت و طاغوت (بت‌های مشرکان) ایمان نشان می‌دهند و درباره کفار می‌گویند که اینها از مسلمانان راهیافته‌ترند؟!».

اگر دکتر سیناها به علت کینه ورزی با پیامبر ﷺ، این واقعیت تاریخی را نمی‌پذیرند، برخی از علمای منصف یهود که اهل کاوش در تاریخ هستند آن را پذیرفته‌اند چنانکه دکتر اسرائیل ولفنسون در کتاب «تاریخ اليهود فی بلاد العرب» می‌نویسد:

كَانَ مِنْ وَاجِبِ هَوْلَاءِ أَنْ لَا يَتَوَرَّطُوا فِي مِثْلِ هَذَا الْخَطِّ الْفَاحِشِ وَ أَنْ لَا يُصِرَّحُوا أَمَامَ رُؤَمَاءِ قَرِيْشٍ بِأَنْ عِبَادَةَ الْأَصْنَامِ أَفْضَلُ مِنَ التَّوْحِيدِ الْإِسْلَامِيِّ ... وَ هَذَا فَضْلاً عَنْ أَنْهُمْ بِالْتَّجَاهِمْ إِلَى عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ إِنَّمَا كَانُوا يُحَارِبُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ يُنَاقِضُونَ تَعَالِيمَ التَّوْرَةِ!

یعنی: «واجب بود که یهودیان چنین خطای زشتی را مرتکب نشوند و در برابر رؤسای قریش آشکارا نگویند که پرستش بت‌ها از توحید اسلامی برتر است! ... علاوه بر اینکه آنها با پناه بردن به بت‌پرستان، در حقیقت به جنگ با عقاید خود و مخالفت با تعالیم تورات پرداخته بودند».

اما مقایسه پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ با هیتلر! لغزشی است که حتی اشخاص مغرض، کمتر بدان مبتلا می‌شوند! دکتر سینا با وقاحت تمام ادعا دارد که: «هیتلر یهودیان را به دلیل نژادشان کشت و محمد نیز یهودیان را به خاطر نژادشان کشت!» اما همه می‌دانند که در اسلام برتری افراد به خاطر نژاد اصلاً مطرح نیست. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾ (حجرات: ۱۳)

یعنی: «گرامی‌ترین شما نزد خدا کسی است که تقوای بیشتری داشته باشد».

پیامبر اسلام ﷺ فرمود: لَا فَضْلَ عَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِيٍّ، وَ لَا عَجْمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ

(تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۰، چاپ لبنان، دار صادر).

یعنی: «هیچ عربی بر غیر عرب و هیچ عجمی بر عرب برتری نیافت مگر در سایه تقوای خداوند».

پیامبر اسلام ﷺ سلمان (روزبه پارسی) را با اینکه از نژاد عرب نبود بر بسیاری از یاران خود ترجیح می‌داد زیرا از تقوای بیشتری برخوردار بود.

هیتلر از راه خودخواهی، کشورش را به شکست و ویرانی کشید و هزاران تن را قربانی کرد و پیامبر اسلام، عرب را که قبائل متفرق بودند، متحد ساخت و آئین توحیدی تازه‌ای را به جای بت‌پرستی و زنده به گور کردن دختران و وحشی‌گری، برای آنها به ارمغان آورد. فلسفه «پان ژرمنیسم» با مرگ هیتلر از میان رفت ولی اسلام بیش از چهارده قرن است که بر قلوب و نفوس میلیاردها بشر روی زمین حکومت می‌کند زیرا که خدای توانا پشتیبان اسلام است و شبهات دکتر سیناها و دشمنی‌های امثال او، کمترین رخنه‌ای در بنیاد استوار دین خدا پدید نمی‌آورد.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُّورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (صف: ۸)

«می‌خواهند نور خدا را با سخنان خود خاموش کنند ولی خدا تمام کننده نور خویش است هر چند

مصطفی حسینی طباطبائی

کافران را ناپسند افتد»

ایران - ۱۳۸۶